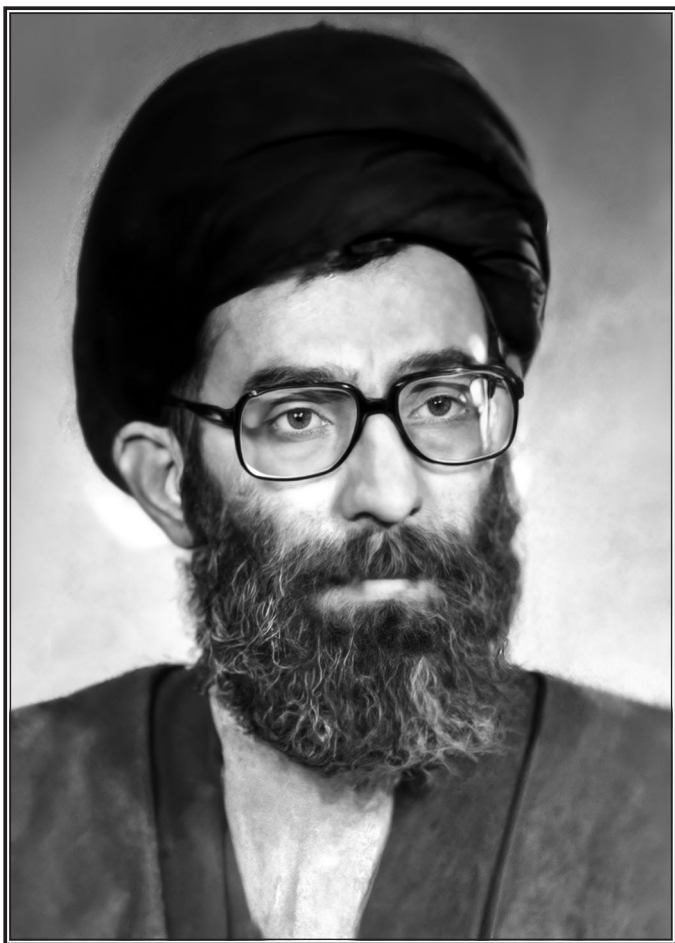


روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا

مقاله‌ای از دانشمند معزز و استاد گرانقدر
حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای



استاد گرانقدر سید علی حسینی خامنه‌ای
احیاگر تفکر نوین اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات مؤسسه
ایمان جهادی
۰۲۵ - ۳۳۵۵۱۲۱۲
۰۹۱۰ - ۲۱۱۵۷۷۶
info@sahba.ir

گفتار شماره ۱۰

روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا

مقاله‌ای از دانشمند معزز و استاد گرانقدر

حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

گردآوری و تنظیم: صهبا

چاپ اول: اسفند ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۷۵-۳۷-۶



آشنایی بادیگر
محصولات در
sahba.ir

سامانه پیامکی

ارسال نام کتاب به
۳۰۰۷۲۲۵۵

بازار سرشور مشهد، بازار پررونق و جذابی است. با اینکه فقط ساعتی از اول صبح گذشته و دکان‌ها را تازه باز کرده‌اند، تعداد قابل توجهی از مردم مشغول خرید هستند. سال نو نزدیک است و ایام، ایام خرید. اما من فرصتی برای گشت و گذار و خرید ندارم. در بازگشت اگر وقت کردم، چند سوغاتی تبرّکی برای رفقای دانشگاه می‌گیرم. قرار نیست خیلی در مشهد بمانم، باید زودتر برگردم تبریز.

فارغ از هیاهو و همه‌پا بازار سرشور، دنبال کوچه فریدون می‌گردم. سعی می‌کنم از کسی نشانی نپرسم تا حساسیتی برانگیخته نشود. یکی از دانشجویهای مشهدی دانشگاه، نشانی خانه آقای خامنه‌ای را به من داده است. او تأکید کرد که با رعایت جوانب امنیتی سراغشان بروم؛ چون بعد از آزادی ایشان از زندان کمیته مشترک تهران در سال گذشته، رفت و آمدهای خانه‌شان کاملاً کنترل می‌شود.

آن‌طور که از این طرف و آن طرف شنیده‌ام، کلاً جوّ امنیتی اینجا، شدیدتر از تبریز است؛ من هم که به ملاقات نفر اصلیِ مبارزات مشهد می‌روم. نسبت به جاهایی که قبل از این رفته‌ام، اضطراب و دلهره بیشتری دارم. اول صبح که رفتم زیارت امام رضا، از آقا خواستم که در این راه دستم را بگیرد و کمکم کند. گفتم من آمده‌ام تا جواب سؤالم را از خود

شما بگیریم. وقتی از حرم بیرون آمدم و به سمت بازار راه افتادم، خیلی آرام بودم و خیالم راحت شده بود. به حضرت گفتم که هدف اولم از این سفر، زیارت شما بود که بحمدالله موفق شدم. حالا که برای هدف دیگرم، به خانه آقای خامنه‌ای نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوم، دوباره ترس و اضطراب سراغم آمده؛ ترس از جوّ امنیتی این محله و بی جواب ماندنِ سؤال به‌خاطر عدم آشنایی و رابطه قبلی با ایشان.

همه وسایل داخل جیب‌هایم - حتی دفترچه تلفن و کاغذهای یادداشت - را در بقچه‌ام می‌گذارم و با احتیاط به دکان‌داری ظاهرالصلاح می‌سپارم تا اگر یک‌وقت گرفتند و تفتیشم کردند، چیزی نداشته باشم. این‌طور مواقع حتی نام‌های دفترچه تلفن می‌تواند بهانه‌ای شود برای دستگیری.

احتمالاً کوچه فریدون، همین کوچه باریک باشد. بله، خودش است. کوچه خلوتی است. احساس اینکه یک نفر در تعقیب است، ره‌ایم نمی‌کند. دنبال در سفیدرنگ با شیشه‌های مشجر و عمودی می‌گردم. آن دانشجوی مشهدی دانشگاه، چقدر دقیق نشانی داده! انگار که نشانی خانه خودشان را داده. او یک سال زودتر از ما وارد دانشگاه تبریز شده، ولی در اغلب کلاس‌ها باهم هستیم. ضمن اینکه در خوابگاه ولیعهد، قرآن درس می‌دهد. ما به خوابگاه ولیعهد می‌گوییم «کوی ولی‌عصر»؛ پاتوق اصلی بچه مذهبی‌هاست. تنها خوابگاهی است که در آن نماز جماعت

خوانده می‌شود و کتابخانه قوی و خوبی دارد. آن دانشجوی مهدی، از شاگردان پروپاقرص و درجه یک آقای خامنه‌ای است. درس و بحثی که در خوابگاه دارد، در واقع نشأت گرفته از اندیشه‌های ایشان است. اگر به دانشگاه ما نمی‌آمد، شاید این طور با تفکرات و اندیشه‌های آقای خامنه‌ای آشنا نمی‌شدیم. البته ایشان به عنوان یکی از مبارزان طراز اول همیشه مطرح بوده و ما هم نامشان را شنیده بودیم؛ ولی اینکه یک روحانیِ روشنفکر و اندیشمند هم باشد، خیلی مطرح نبود.

در می‌زنم. خانه آقای خامنه‌ای، پلاک چهارده است. به خاطر شنود تلفن ایشان، نمی‌شد با هماهنگی قبلی بیایم. البته می‌دانستم که آقای خامنه‌ای حدود این ساعت در منزل است؛ چون بعد از آزادی از زندان، ممنوع‌المنبر شده و حتی حق برپایی نماز جماعت هم ندارد.

جوانی در را باز می‌کند. خودم را معرفی می‌کنم. وقتی می‌گویم دانشجوی دانشجوی تبریز هستم، با لبخند من را به داخل دعوت می‌کند. به به، چه حیاط نُقلی و باصفایی! خانه ایشان خیلی محقر و ساده و بی‌ریاست. وارد اتاق بیرونی می‌شوم. پنج روحانی مهمان ایشان هستند. دم در اتاق منتظر می‌نشینم تا کار آن روحانی‌ها تمام شود. مهمانان آقای خامنه‌ای آذری هستند و از ارومیه آمده‌اند. آنها هم مثل من، از خطه آذربایجان، نزدیک به دو روز راه را در این سرمای زمستان

آمده‌اند مشهد، خدمت ایشان، تا جواب سؤال‌هایشان را بگیرند. حالا می‌فهمم چرا ساواک این قدر روی کنترل خانه‌ی ایشان حساس شده؛ از همه‌جا و از همه‌قشری اینجا می‌آیند و مسائل و مشکلات اساسی خود را مطرح می‌کنند.

در بدو ورود، محو تماشای آقای خامنه‌ای می‌شوم. ایشان لباده‌ی مرتب و تمیزی بر تن دارد. در مجموع ظاهری ساده، دور از تجمل و درعین حال جذاب و گیرا دارد. بسیار خوش صحبت و خوش مشرب است. صدای بم و نافذی دارد. با اینکه جمع غیر رسمی است، اما طوری صحبت می‌کند که کاملاً نشان‌دهنده‌ی خطیب و ادیب بودن ایشان است.

جوانی که در را به رویم باز کرده بود، برایم چای می‌آورد. همین‌طور که زیرچشمی نگاهم به آقای خامنه‌ای است، استکان چای را در نعلبکی می‌ریزم و آرام آرام مشغول خوردن می‌شوم. نوشیدن یک چای خوش‌دم، پای صحبت‌های این دانشمند انقلابی، بسیار لذت‌بخش است.

آن روحانی‌ها هر کدام سؤالی دارند و بحثی. سؤال یکی از آنها، درباره‌ی کتاب «شهید جاوید» و نویسنده‌ی آن است. آن روحانی، صالحی نجف‌آبادی را متهم به تضعیف عقاید شیعیان می‌کند. پاسخ آقای خامنه‌ای برایم خیلی جالب است. ایشان با اینکه نظر درج‌شده در آن کتاب را به‌طور کامل قبول ندارد، اما از آقای صالحی دفاع می‌کند و

ایشان را از زمره محققان برجسته و پرکاری می‌شمارد که در علم درایه وارد و پخته است. از برخورد منصفانه ایشان، کاملاً به وجد می‌آیم و امید زائد الوصفی در وجودم شکل می‌گیرد. یعنی ممکن است آقای خامنه‌ای فرصت داشته باشد و پاسخ سؤال من دانشجوی غریبه را هم بدهد؟

پاییز پارسال، یعنی سال ۵۴، یک سؤال اساسی و جدی برایم ایجاد شد و حسابی درگیرم کرد. دانشگاه آذربادگان تبریز، از سیاسی‌ترین دانشگاه‌های کشور است. من از همان سال ۵۱ که وارد دانشگاه شدم، به‌عنوان یک دانشجوی مذهبی، فعال بودم. البته کلاً بچه مذهبی‌های ورودی ۵۰ و ۵۱ از بقیه دانشجویها فعال‌ترند؛ هم در کارهای فکری و هم در کارهای عملی. یک روز در دانشگاه، وقتی با رفقای مذهبی‌ام سر مسائل فکری و سیاسی مباحثه می‌کردیم، به این سؤال جدی رسیدم که «اعتقاد به توحید، عملاً چه نقشی در زندگی انسان دارد؟»

برای یافتن پاسخ، باید سراغ متون اسلامی و کتب مرجع می‌رفتم. اما بالاخره من یک دانشجو بودم و کارم این نبود. پس میان‌بر زدم تا پاسخ را مستقیم از اهلس جويا شوم. یک فهرست بیست‌نفره از علما و دانشمندان درست کردم که همگی علیه رژیم فعالیت می‌کردند و مورد پذیرش و مقبولیت قشر دانشجو بودند. یک نامه واحد تنظیم کردم و در آن، سؤال را از آقایان پرسیدم.

بعد فهمیدم نامه زدن کار عاقلانه‌ای نیست. مثلاً همین آقای خامنه‌ای، تمام نامه‌های ارسالی و دریافتی‌شان، سانسور می‌شود. وقتی حضوری خدمت استاد مطهری که از قبل با ایشان آشنایی داشتم، رفتم، ایشان هم بعد از تشویق، همین مطلب را گفتند و توصیه کردند که حضوری مراجعه کنم. گفتند که بهتر است برای هر کدام از آقایان، موضوع مشخصی معلوم کنی و از همه یک سؤال واحد نپرسی. خودشان هم کمک کردند تا متناسب با تخصص فکری و کاری افراد، سؤالات مشخصی برای هریک تعیین شود. مثلاً «تأثیر اعتقاد به توحید در زندگی اجتماعی» برای دکتر شریعتی تعیین شد و «تأثیر اعتقاد به توحید در کار و تلاش» برای آقای فخرالدین حجازی.

از آن فهرست بیست نفره، از خیلی‌ها قطع امید کرده‌ام. حالا یا از همان اول جواب رد دادند، یا بدقولی کرده و هنوز جواب نداده‌اند. اما چطور شد که به این سؤال خاص رسیدم؟ تا قبل از سال پنجاه، دانشجویهای قوی سیاسی دانشگاه آذربایجان، بلااستثنا غیر مذهبی بودند؛ حالا یا گرایش‌های چپی و مارکسیستی داشتند یا نداشتند، به هر حال نماز نمی‌خواندند و کاری به کار خدا و قرآن و ائمه علیهم السلام نداشتند. اگر تظاهرات و تجمعی علیه رژیم برپا می‌شد، رنگ و بوی مذهبی نداشت و اصلاً کسی فکر نمی‌کرد که دین و مذهب برای این‌طور کارها، حرفی

برای گفتن داشته باشد. ۱۶ آذر هر سال که تظاهراتی می‌شد، شعار اصلی، همان حرف معروف چپی‌ها بود: «اتحاد، مبارزه، پیروزی». امثال ما مذهبی‌ها که تازه وارد دانشگاه شده بودیم، سعی می‌کردیم شعارهایی نظیر «الله اکبر» یا «درود بر خمینی» را باب کنیم؛ اما به شدت از طرف دانشجویهای غیر مذهبی متهم می‌شدیم به تفرقه افکنی؛ می‌گفتند: «آقا! اختلاف نینداز! آقا! اتحاد را خراب نکن!» و غلبه هم با آنها بود.

تا اینکه پارسال، برای اولین بار در ایام ۱۵ خرداد، بعد از گذشت دوازده سال از قیام سال ۴۲ آیت‌الله خمینی، تظاهرات و اعتصاب مفصلی در دانشگاه راه انداختیم که سابقه نداشت. کار را به بیرون از دانشگاه هم کشاندیم و در شهر پخش شدیم. همین اتفاق، نقطه شروعی شد تا بخشی از مردم تبریز هم که خیلی خبری از مبارزات نداشتند، کم‌کم به میدان مبارزات انقلابی بیایند و مشارکت کنند. با این کار، توانستیم ابتکار عمل را از دست چپی‌ها خارج کنیم.

دور که دست ما مذهبی‌ها افتاد، مشکل تازه‌ای خودش را نشان داد که دانشجویهای دغدغه‌مند را رنج می‌داد و آن، خالی بودن دست بچه مذهبی‌ها از دلایل مکتبی و ایدئولوژیک برای مبارزه بود. در بحث‌های کلان، بالاخره می‌شد جواب مارکسیست‌ها را داد - البته کار سختی بود و احتیاج به مطالعه و تسلط کافی داشت - اما مسئله اصلی این

نبود که اثبات کنیم خدا یک است و دو نیست. بله، خدا یکی است؛ اما این چه تأثیری در زندگی ما دارد؟ حالا مثلاً اگر نعوذ بالله خدا دوتا بود، نوع زندگی اجتماعی و مبارزه کردن ما چه تغییری می کرد؟ دیدیم کسانی که با اعتقاد به توحید، وارد میدان مبارزه می شوند، دستشان از دلایل مکتبی و ایدئولوژیک برای مبارزه خالی است. ما توانایی دعوت به توحید را داشتیم؛ ولی ارتباط توحید با زندگی مبارزاتی را درست نمی توانستیم تبیین کنیم. برای همین، ترس از این داشتیم که ورودی های جدید دانشگاه، برای فعالیت سیاسی، بیشتر جذب چپی ها و مارکسیست ها شوند تا ما. عملاً هم همین بود. مثلاً گروه کوهنوردی دانشگاه، پاتوق چپی ها برای جذب دانشجویهای جدیدالورود شده بود. به بهانه کار سیاسی، بچه ها را جذب می کردند و بعد کم کم آنها را از فکر و عمل مذهبی تهی می کردند.

با کشیده شدن دامنه مبارزات دانشجویی به سطح شهر، تکلیف ما دانشجویهای مذهبی سنگین تر از قبل شد. کم کم باید برای تبلیغ مبارزه بین عموم مردم هم برنامه ریزی می کردیم؛ مبارزه ای با رنگ و ریشه دینی. همان اول کار، ضعف نداشتن یک پایگاه قوی فکری برای انجام این کار، خود را نشان داد.

به یاد دارم که وقتی تجمع و تحصن دانشجوها در دانشگاه، به شهر کشیده

شد، هر کدام از بچه‌ها به کوی و محله‌ای رفتند و مردم را دور خود جمع کردند. بعد برای مردم توضیح دادند که «ما نباید مقابل این رژیم ساکت بنشینیم؛ دوازده سال است که مرجع تقلید ما را تبعید کرده‌اند و ما عین خیالمان نیست.» یادم هست در یکی از این تجمع‌ها، عده‌ای از بازاری‌ها، دور یکی از دانشجویهای سال دومی هم‌رشته ما جمع شده بودند و با او بحث می‌کردند. بازاری‌ها گفته بودند: «این چه کاری است که شما جوان‌ها می‌کنید و با رژیم درمی‌افتید؟ شاه که به دین و ایمان ما کاری ندارد. بروید خودتان را درست کنید.» رفیق ما هم که از کوره در رفته بود، بازاری‌ها را به راحت‌طلبی و مال‌دوستی متهم کرده بود. خلاصه بحثشان عجیب بالا گرفته بود.

بعد از آن اتفاق، خیلی فکر کردم. واقعیت این بود که حرف بازاری‌ها در ظاهر درست بود. آنها هیئت مفصل‌هفتگی داشتند و جمعه‌ها، دعای ندبه‌شان برقرار بود؛ آن‌هم با چه تشکیلات و توصیفاتی. آخر مجلس چنان نوحه‌ای می‌خواندند و گریه‌ای می‌کردند که بیاوبیین. نماز و روزه و حج و خمس و زکاتشان سر جایش بود. احکام بیع و بازار را هم حفظ بودند و در معامله، منصف و مقید. رژیم هم کاری به کارشان نداشت.

واقعاً هرچه فکر می‌کردم، می‌دیدم اگر جای آن دانشجوی، یکی از بچه‌های غیر مذهبی با تفکرات مارکسیستی با آن بازاری‌ها بحث

می کرد، شاید بهتر می توانست آنها را به مبارزه مجاب کند. چرا که آنها کاری به دین و این حرف ها ندارند و بدون تمسک به مذهب، فقط با ایدئولوژیِ خودشان، اثبات می کنند که باید مبارزه کرد.

خیلی ناراحت بودم از اینکه ذهن و زندگی دانشجویهایی مثل من، پُر بود از سؤالات و شبهاتی بی پاسخ. همیشه آخرین سؤال این بود که «چه باید کرد؟» و جذاب ترین پاسخ، کتابی از لنین بود با همین عنوان؛ کتابی که زیاد بین دانشجویها دست به دست می شد. اکثر کتب مذهبی موجود، فقط پاسخگوی مسائل ذهنی و انتزاعی بود؛ نه سؤال های ناظر به عمل.

روحانی های آذربایجانی می روند و نوبت به من می رسد. خود را معرفی می کنم و می گویم که آن دوست مشهدی ام شما را به من معرفی کرده. آقای خامنه ای حسابی تحویل من می گیرد و از اوضاع و شرایط دانشگاه و شهر تبریز سؤال می پرسد. پاسخ که می دهم، می بینم اطلاعات ایشان، از من که در تبریز هستم، بیشتر است و از ریز اتفاقات خبر دارد.

گرم گرفتن ایشان، باعث می شود راحت و بی دغدغه و مفصل، سؤالی که با آن مواجه بودم را توضیح بدهم؛ از روند شکل گیری سؤال تا اینکه برای پیدا کردن پاسخ، سراغ چه کسانی رفته ام و از چه کسانی مشورت گرفته ام. بعد با افتخار می گویم که کتابچه «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» را خوانده ام و ادامه می دهم:

«این کتاب اواخر سال گذشته به دانشگاه ما رسید و من فوراً آن را خواندم؛ اتفاقاً در همان ایامی که دنبال پاسخ سؤالم می گشتم. حس کردم این کتابچه مختصر، دقیقاً پاسخی است به سؤال من. در مقدمه کتاب که خود شما مرقوم کرده بودید، اشاره شده بود که باید مباحث فکری اسلام از حالت ذهنی صرف خارج شود و ناظر به تکالیف اجتماعی و عملی باشد. این من را خیلی خوشحال کرد. تا آن زمان کتاب‌های زیادی در مباحث دینی خوانده بودم، اما برای اولین بار بود که می دیدم در کتابی، به اصول عقاید اسلام این طوری نگاه می شود. حتی توحید هم به زندگی عملی و اجتماعی گره می خورد! خلاصه، از کتابچه طرح کلی خیلی بهره بردم و تقریباً به جواب سؤالم رسیدم. اما آن کتاب، ظاهراً خلاصه است و در آن، فقط توضیح آیات آمده^۱.

معلوم است که دریایی از حرف و بحث پشت این کتابچه کم حجم نهفته است. از همان پارسال با خودم گفتم: مصطفی! هرطور شده خودت را به آقای خامنه‌ای برسان و پاسخ سؤالت را از ایشان بخواه. حیف است بچه مذهبی‌ها با این اندیشه ناب آشنا نشوند. این بود که مزاحمتان شدم تا

۱. کتابچه «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» پنجمین اثر مکتوب آیت‌الله خامنه‌ای بود که در سال ۱۳۵۴ به چاپ رسید. این کتابچه مجموعه‌ای پلی‌کپی‌هایی بود که در جلسات ماه رمضان مسجد امام حسن در سال ۱۳۵۳ در اختیار حاضران قرار داده می‌شد؛ به علاوه مقدمه‌ای که معظم‌له، بر آن نوشته بودند. در سال ۱۳۹۲، صهبای توفیق پیدا کرد، در کتابی با همین عنوان، متن کامل این سخنرانی‌ها را منتشر کند.

شما آن فصلِ «روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا» را در قالب یک مقاله شرح و بسط دهید تا بتوانیم آن مقاله را چاپ کنیم و به دست جوانان مؤمن و انقلابی برسانیم.»

به ساعت نگاهی می‌کنم. نیم ساعت است که دارم یک‌ریز حرف می‌زنم! از پر حرفیِ خودم شرم‌نده می‌شوم و می‌گویم: «ببخشید من اصلاً حواسم به وقت نبود و خیلی صحبت کردم. عذر می‌خواهم که مصدع اوقات شریف شدم.»

آقای خامنه‌ای در مدتی که من صحبت می‌کردم، ساکت بود و با دقت به سخنانم گوش می‌داد. لب‌خند مختصری بر لب داشت و گاهی سرش را به نشانه تأیید تکان می‌داد. بعد از صحبت‌های من، ایشان خیلی مختصر صحبت می‌کند و ضمن تشویق، قول نوشتن مقاله را تا یک ماه دیگر می‌دهد. آن قدر این خبر برایم شیرین است که اصلاً نمی‌فهمم چطور خدا حافظی می‌کنم و خیلی زود از خانه ایشان خارج می‌شوم.

* * *

یک ماه بعد، آقای مصطفی ایزدی، بار دیگر نزد آقای خامنه‌ای می‌رود و مقاله «روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا» که به خط ایشان نوشته شده بود را تحویل می‌گیرد. این گوهر ارزشمند را با خود به تهران می‌آورد و در کنار چهار مقاله دیگر، در کتاب «دیدگاه توحیدی» چاپ می‌کند.

چهار مقاله دیگر عبارتند از:

- جهان‌بینی، ساخت فکری و نگرش توحیدی از غلام‌عباس توسلی

- جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی از شهید مرتضی مطهری

- رابطه توحید با وجدان از سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی

- توحید در قرآن از شهید سید محمد حسینی بهشتی

مقاله آقای خامنه‌ای، دومین مقاله کتاب و با نام نویسنده «سید علی حسینی خامنه‌ای» درج می‌شود. چهار مقاله دیگر، مباحث کاربردی و مفیدی دارند؛ اما ارتباط مستقیم با سؤال آقای مصطفی ایزدی ندارند. اما مقاله آقای خامنه‌ای، به‌طور کامل آن سؤال را پاسخ می‌دهد. کتاب توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی، با قیمت ۹۵ ریال و در تیراژ ده‌هزار تایی، اسفند سال ۵۶ روانه بازار می‌شود. آمار دقیقی از چاپ کتاب در دست نیست؛ اما به گفته آقای ایزدی، کتاب تا قبل از انقلاب، دو ماه به دو ماه تمام و در تیراژهای ده‌هزار تا بیست‌هزار تایی تجدید چاپ می‌شده است. این کتاب، در آن برهه، نقش کلیدی و مهمی برای مبارزان مذهبی داشته و خطوط دینی مبارزه را به‌خوبی ترسیم کرده بود.

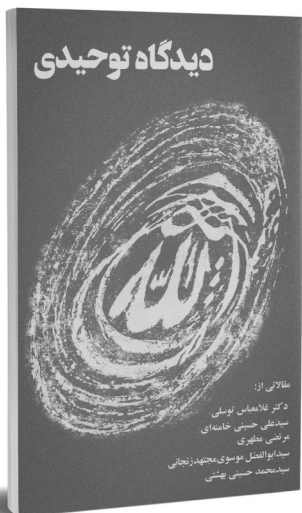
قرآنی‌ترین مقاله کتاب دیدگاه توحیدی، مقاله آقای خامنه‌ای با استناد به هفتاد و هشت آیه از قرآن کریم است. آقای خامنه‌ای در سال ۵۳، جلسات ظهرهای ماه مبارک رمضان را به موضوع «طرح کلی اندیشه اسلامی در

قرآن» اختصاص می‌دهند که شش جلسه آن درباره توحید است. عنوان جلسه یازدهم این سلسله جلسات، با عنوان این مقاله یکی است. در مجموع آن شش جلسه توحید، هشتاد آیه قرآن توسط ایشان استفاده شده که این آیات با آیات این مقاله، فقط در پنج مورد اشتراک دارند. در واقع می‌توان گفت مطلب این مقاله نسبت به کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، متفاوت است. کلیت حرف، یکی است و مؤلف محترم، همان مباحث را در قالبی دیگر ریخته و از زاویه دید دیگری به بحث توحید نگریسته‌اند. این مقاله، خواننده محترم را از مطالعه کتاب کامل جلسات طرح کلی و حتی فصل توحید آن بی‌نیاز نمی‌کند؛ همچنان که مطالعه آن کتاب، خواننده را از این مقاله بی‌نیاز نخواهد کرد.

در گفتار «روح توحید؛ نفی عبودیت غیر خدا» همان مقاله آورده شده است. فقط رسم الخط و آیین نگارش تغییر کرده. آیات قرآن و سند آنها، به سبک همان کتاب «دیدگاه توحیدی» آورده شده است. پاورقی‌ها، در این چاپ افزوده شده و مقاله اصلی پاورقی نداشته است. متن این گفتار، به علت دست‌نوشته بودن، فنی‌تر و سنگین‌تر از سایر کتب صهباست و مناسب است با تأمل بیشتر و سرعت کمتری خوانده شود.

اسفندماه ۱۳۹۴

صهبا



کتاب دیدگاه توحیدی

چاپ شده در سال ۱۳۵۶



گفتار «روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا»
بعد از انقلاب یک بار توسط دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، منتشر شد.

مخاطب گرامی

برای مطالعه مباحث کاملتر

درباره مفهوم توحید، به کتاب

«طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»

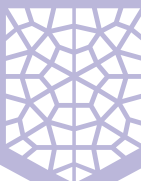
مراجعه کنید. از پیوند زیر نسخه

الکترونیکی تعاملی (PDF) آن

کتاب را دریافت کنید.



[sahba.ir / tarhekoli](http://sahba.ir/tarhekoli)



بسم الله الرحمن الرحيم

روزی که پیامبر اسلام، گرانبار از رسالتِ نجاتِ ورهایی انسان، شعار «لا اله الا الله» را اعلام کرد، نخستین کسانی که با او بر سر ستیزه شدند و او را - در آغاز، با ابتدایی ترین سلاح دشمنی، یعنی استهزا و تخطئه زبانی و سپس به موازات شکل گیری هرچه بیشتر نهضت توحیدی، با ابزارها و سلاح های قاطع تر - مورد هجوم قرار دادند، سران و اشراف قبایل بودند. دیگران، زیر نفوذ و تأثیر آنان بود که با پیامبر و گروه وابستگان فکری او به خصومت برخاستند و منظره های شرم آور تاریخ، در دوره سیزده ساله پیش از هجرت تکرار شد.

این واقعیت تاریخی، نمایانگر حقیقتی است که برای بازشناسی اسلام و به ویژه توحید - که باید سخن اول و آخر اسلامش دانست - درخور دقت بسیار است.

در روزگار ما، یکی از تأسف انگیز ترین چیزها که باید برای همه

پیام‌آوران رهاسازی انسان، همچون فاجعه‌ای تلقی شود، تحریف مفهوم توحید است؛ یعنی تحریف اصولی‌ترین محتوای ادیان؛ زیرا هیچ مفهوم دیگری را نمی‌توان نشان داد که در سراسر تاریخ، بدین اندازه به کار رهاسازی انسان آمده و مبشر نجات خلق‌های ستم‌دیده باشد.

در تاریخ، تا آنجا که دانسته‌ایم، بعثت‌ها و نبوت‌ها، عموماً تحولاتی بوده‌اند در جهت سودمندی انسان و نجات مستضعفان و فرودستان، و بر ضد ستم‌ها و تبعیض‌ها و تجاوزها. هسته اخلاقی تمام ادیان بزرگ - به گفته اریش فروم^۱ - آرمان‌های: دانش، عشق برادرانه، کاهش رنج‌ها، استقلال و حس مسئولیت است (و البته آرمان‌های شریف و والای دیگر که از یک بررسی‌کننده مادی، انتظار درک آن نمی‌رود).

این آرمان‌ها همه در اصل توحید خلاصه شده‌اند... پیامبران با شعار توحید، هم تمامی مقصود خود را مطرح می‌ساخته‌اند و هم به دنبال مبارزه‌ای که با طرح این شعار درمی‌گرفت، آن مقصود را در عالم واقعیت پیاده می‌کرده و یا آن را به تحقق نزدیک می‌نموده‌اند.

در این صورت، ناشناخته‌ماندن یا تحریف معنا و محتوای توحید و اکثفاً به یک برداشت سطحی و صرفاً ذهنی، در روزگاری که همان

۱. (۱۹۰۰-۱۹۸۰م) فیلسوف و جامعه‌شناس مارکسیست آمریکایی

آرمان‌ها، فوری‌تر و ضروری‌تر از همیشه مطرح است، به‌راستی باید موضوعی تأسف‌آور تلقی شود؛ نه فقط برای معتقدان به جهان‌بینی توحید، که برای همهٔ پی‌جویان و مدعیان آن آرمان‌ها.

* * *

گفتیم که جبهه‌بندی‌های آغاز طلوع اسلام می‌تواند حقیقت مهمی را دربارهٔ توحید روشن سازد.

آن حقیقت این است که: شعار «لا اله الا الله»، ضربهٔ این شعار در درجهٔ نخست، متوجه همان کسانی بوده است که با آن به خصومت کمر بسته‌اند؛ یعنی طبقهٔ مسلط و قدرتمند جامعه. همواره عکس‌العمل‌های خصومت‌آمیز در برابر یک فکر و یک نهضت، مفسر گویایی است برای جهت‌گیری‌های اجتماعی آن و ضریب عمق و تأثیر این جهت‌گیری‌ها. از راه مطالعه در چهرهٔ دشمنان این نهضت و وابستگی‌های طبقاتی آنان، می‌توان جهت‌گیری طبقاتی و اجتماعی آن نهضت را دانست و از مطالعه در شدت و جدیت دشمنی‌هایشان، می‌توان عمق و تأثیر آن را اندازه‌گیری کرد.

و بدین سبب است که برای درست‌شناختن دعوت‌های الهی، یکی از راه‌های قابل اطمینان، مطالعه در جبههٔ طرفداران و جبههٔ دشمنان این نهضت‌هاست.

وقتی مشاهده می‌کنیم که طبقات قدرتمند جامعه، نخستین کسانی بوده‌اند که کمر به ستیزه با ادیان بسته و از بذل هیچ کوششی در این راه دریغ نکرده‌اند، به روشنی درمی‌یابیم که دین و نهضت‌های دینی در طبیعت خود، به آهنگ مخالفت با این طبقات است: با زورمندی و زراندوزی‌شان و اصولاً با طبقه‌بندی‌ای که آنان را از دیگران بدین صورت متمایز و جدا می‌سازد. برای آنکه بتوانیم توحید را از این دیدگاه - از دیدگاه تعرضش بر سلطه‌های اجتماعی - مورد تعمق قرار دهیم، لازم است قبلاً بدانیم که توحید برخلاف برداشت عامیانه رایج که آن را صرفاً یک نظریه فلسفی و ذهنی تلقی می‌کند، یک نظریه زیربنایی در مورد انسان و جهان و نیز یک دکترین اجتماعی و اقتصادی و سیاسی است.

در میان واژه‌های مذهبی و غیر مذهبی، کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که تا این حد، پربار از مفاهیم انقلابی و سازنده و ناظر به ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی و تاریخی انسان باشد. تصادفی نبوده است که همه دعوت‌ها و نهضت‌های الهی در طول تاریخ، با اعلان یگانگی خدا و ربوبیت و الوهیت انحصاری او، آغاز می‌گردیده است.

فهرست کوتاهی از جوانب گوناگون محتوای توحید، چنین است:

الف - از دیدگاه یک جهان بینی عمومی:

* به معنای وحدت و یکپارچگی همه جهان و خویشاوندی تمام اجزا و عناصر آن است:

چون سلسله جنبان آفرینش یکی است و همگان از یک مبدأ و منشأند، و خدایان و آفرینندگان مختلف، دست اندر کار آفرینش و گردش جهان نبوده اند، پس این همه، اجزای یک مجموعه اند و کل جهان، یک واحد است و دارای یک جهت گیری.

مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَٰوُتٍ (ملک/۳)

در آفرینش خدای رحمان هیچ ناهماهنگی نمی بینی.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا

بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى (روم/۸)

آیا در خویشتن (یا با خویشتن) نمی اندیشند؟ خدا آسمان ها و

زمین و هر آنچه را میانه آن دو است، جز بر نظام و روال حق و

با سرآمدی مشخص نیافریده است.

با این بینش، جهان پویا، کاروانی است که همه راهروان آن، همانند

حلقه های زنجیر به هم متصلند و همچون اجزای ریز و درشت یک

دستگاه، برای هم و در جهت واحد، در کار و تلاشند. هر چیز با

ملاحظه موضعی در کل این ارگانیسم است که معنی واقعی خود را

می دهد و وظیفه اش روشن می شود. پس همه در این سیر تکامل پوی، کمک کار و تکمیل کننده دیگرانند و هریک ابزار لازمی است در این مجموعه. هر گونه توقف و تباهی و رکود و انحراف در هریک از این اجزاء، موجب کندی و ناهنجاری و انحراف جهت همه دستگاه است، و بدین گونه، پیوندی معنوی و عمیق، همه این ذرات را به یکدیگر متصل می سازد.

* به معنای هدف داری آفرینش و حساب شدگی و انضباط محاسبه شده جهان و وجود معنا و روح در فرد فرد اجزای آن نیز هست: چون دارای آفریننده و پدید آورنده ای حکیم است، پس ناگزیر، در اصل وجود آن نیز - همان طور که در بسیاری از اجزای آن محسوس و مشهود است - حکمتی است و برای آن غایت و جهتی و هدفی.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (انبیا/ ۱۶)

آسمان و زمین و هر آنچه را میانه آن دو است به بازیچه و بی هدف نیافریدیم...

مجموعه جهان با این دید، دیگر یک سرگردان هرزه پوی نیست؛ ماشینی است که ساخته و برای مقصودی به کارش انداخته اند. می توان از چیستی آن مقصود پرسید؛ اما از اصل آن، نه. یک شعر بامضمون است که باید تأمل و تدبر کرد تا مضمون آن را دریافت. اما هرگز آن

را آوایی برآمده از یک حرکت تصادفی نمی توان دانست.

* فراتر از این، به معنای سربه فرمانی همه اشیا و عناصر عالم در برابر خدا نیز هست. هیچ چیز و هیچ قانون در این مجموعه، خودسر و خودرأی نیست. قوانین گیتی و هر آنچه در شعاع و به هدایت این قوانین به تکاپوست، سر در خط و گوش به فرمان و بنده خداست. پس وجود قوانین تکوینی و طبیعی در سراسر این پهنه، مستلزم و به معنای نفی حضور خدا و نفی ربوبیت و سررشته داری او نیست.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا (مريم/ ۹۳)
هر آن کس که در آسمانها و زمین است، جز سر بر خطِ
عبودیت خدا نهاده ای نیست.

بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (بقره/ ۱۱۶)
بل از آن اوست هر آنچه در آسمانها و زمین است، همه فرمان‌بر
و تسلیم اویند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (زمر/ ۶۷)
خدا را چنان که در خور اوست بر آورد نکرده اند. زمین یکسره
در قبضه قدرت اوست به روز رستاخیز، و آسمانها پیچیده شده
دست اویند، منزّه و والاتر است از آنچه شریک او می سازند.

ب - از دیدگاه مطالعه و قضاوت دربارهٔ انسان:

* به معنای وحدت و یکسانی انسان‌ها در رابطه با خداست: او خداوندگار و رب همهٔ انسان‌هاست. هیچ کس از نقطه نظر طبیعت انسانی‌اش، با او ارتباط ویژه و اختصاصی ندارد. هیچ کس با او خویشاوندی ندارد. خدای ملت یا قوم و قبیله خاص نیست که دیگران را به طفیل آنها و برای آنها و همچون وسیله‌ای برای سروری آنها آفریده باشد و روزی دهد. همگان در برابر او یکسانند و اگر تمایزی در پیشگاه خدا هست، از سوی کوششی است که هر کسی می‌تواند در راه و در جهت خیر و صلاح انسان‌ها و عمل به برنامهٔ خدایی - که تنها ضمانت اطمینان‌بخش برای تعالی انسان است - مبذول کند و مجاهدت و تلاش بیشتری به کار بندد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ

(بقره/۱۱۶)

قَانِتُونَ

گفتند خدا فرزند گرفته است؛ والا و منزّه است از آنچه گویند؛ بل همه چیز در آسمان و زمین از آن اوست، همگان فرمان‌بر و تسلیم‌اویند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا

(انبیاء/۹۴)

لَهُ كَاتِبُونَ

پس هر کس به کارهای شایسته بپردازد، در حالی که مؤمن است، کوشش او به ناسپاسی گرفته نمی شود و ما آن را ثبت می کنیم.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/۱۳)

الا ای انسان ها! ما همه شما را از مردی و زنی آفریده ایم و تیره ها و قبیله ها را برای هم شناختی پدید آوردیم. در معیار خدا گرامی ترین شما باتقواترین تان است.

* به معنای وحدت و برابری انسان ها در آفرینش و مایه های انسانی نیز هست: انسانیت، عنصر واحدی است که در همه افراد و مصادیق این نوع، به طور برابر، ساری و جاری است. انسان های وابسته به طبقات مختلف اجتماعی، بنده و آفریده خدایان گوناگون نیستند تا مایه های آفرینش آنان نیز متفاوت باشد، و در نتیجه، میان آنان مرزی غیر قابل عبور وجود داشته باشد و یا خدای طبقات بالا، خدایی نیرومندتر و والاتر باشد از خدای طبقات فرودست. همه آفریده یک خدایند، و همه در گوهر اصلی، در یک طراز...

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ (نساء/۱)

الا ای انسان ها! پروا کنید از خدایتان، که همه شما را از یک تن آفرید.

* به معنای یکسانی و برابری انسان‌ها در امکان تعالی و تکامل نیز هست: چون گوهر و سرشت انسانی در همه یکسان است و این مایه‌ای است دست‌پرورد حکمت، پس هیچ کس نیست که در ذات و سرشت، از پیمودن صراط مستقیم تعالی و تکامل ناتوان باشد. از این رو، دعوت خدا، دعوتی عام است؛ ویژه‌ی کسانی یا ملتی یا طبقه‌ای نیست. اگرچه شرایط گوناگون، تأثیرهای سازنده‌ی گوناگون را داراست، تأثیر زوال‌پذیر این شرایط، هیچ‌گاه نتوانسته است از انسان، به‌طور ثابت، اهریمنی یا فرشته‌ای دست‌بسته و بی‌اختیار بسازد و راه دگرگونی و انتخاب را بر او ببندد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ (سبأ/ ۲۸)

ما تو را جز برای انسان‌ها به‌طور عموم - و نه برای جمعی خاص - نفرستادیم.

وَأَرْسَلْنَاكَ لِّلنَّاسِ رَسُولًا (نساء/ ۷۹)

تو را به رسالت برای همه‌ی انسان‌ها فرستادیم.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿١﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ

فَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (نساء/ ۱۷۴ و ۱۷۵)

الا ای انسان‌ها! اینک از سوی پروردگارتان رهنمونی روشن‌گر و فروغی نمایان، فرا سوی شما آمده ﴿۱﴾ پس آنان که به خدا ایمان

آوردند و با تکیه به او، خود را (از سرگردانی و گمراهی) نگاه دارند، خدا آنان را به (شهربند)^۱ رحمت و افزون بخشی خود درمی آورد و به راهی استوار می کشاند.

* به معنای آزادگی همه انسان ها از قید اسارت و عبودیت غیر خدا نیز هست و این تعبیری دیگر از لزوم عبودیت خداست: انسان هایی که به گونه ای مقهور سرپنجه تسلیم و اسارت غیر خدایند (اسارت فکری و فرهنگی، اسارت اقتصادی، اسارت سیاسی) با توجه به مفهوم گسترده عبادت، در چنبر بردگی و عبودیت بندگانی همانند خود گرفتار آمده اند، و برای خدا کفو و رقیب گرفته اند. توحید، این شیوه زندگی را نفی می کند. انسان را فقط بنده خدا می داند و او را از بندگی و اسارت هر کس یا هر نظامی و به طور کلی، هر عامل مسلط دیگری که در برابر خدا و رقیب و «ند»^۲ او باشد، آزاد می سازد. پس توحید در معنا، پذیرش سلطه خدا و قهر آوردن نفی هر سلطه غیر خدایی است، از هر رنگ و هر نوع و در هر لباس.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (یوسف/۴۰)

حاکمیت فقط از آن خداست، فرمان داده است که جز او را عبادت نکنید، این است آیین استوار.

۱. کسی که در حصار شهری محفوظ نگه داشته شده است.

۲. (ند) همتا و ماندنی که منازع و معاند باشد.

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ (اسراء/ ۲۳)

پروردگار و صاحب اختیار تو فرمان داده است که کسی جز او را عبودیت نکنید.

* بر این اساس به معنای تکریم و ارزش دادن به انسان نیز هست: عنصر فاخر و ارجمند انسان، بسی ارزنده تر از آن است که اسیر و مقهور و ذلیل در برابر هر کسی به جز خدا باشد. تنها آن هستی مطلق و کمال زیبایی مطلق است که می شاید انسان شیفته و ستایشگر و نیایشگر او شود... که این والاگرایی، خود مرتبه‌ای از والایی است. و به جز آن ذات متعال، هیچ کس و هیچ چیز در رتبی نیست که انسان را بنده و ستایشگر خود سازد.

همه بت‌های جامد و جاننداری که خود را بر مغز و دل و تن انسان، تحمیل کرده و قلمرو خدا را در پهنه زندگی انسان، غاصبانه به تصرف در آورده‌اند، پلیدی‌ها و پلیده‌هایی هستند که آدمی را از طهارت و صفای فطری‌اش ساقط کرده و بدو خفت و ذلت داده‌اند و انسان برای آنکه رتبه والای خود را باز یابد، باید از آنها روی بگرداند و ننگ آلودگی به عبودیت آنان را از خود بزدايد.

هیچ بینش انسان‌گرای مادی نتوانسته است برتری و گزیدگی و اصالت انسان را با این ظرافت و عمق مطرح سازد.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣١﴾ خُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (حج/ ۳۰ و ۳۱)

از بت‌های پلید، دوری گزینید و از گفتار ناروا ﴿٣١﴾ پیرایشگران (قلمرو هستی خود) از غیر خدا باشید و در این حریم خدایی، کسی را شریک او مسازید. آن کس که برای خدا شریک گیرد، چنان است که گویی از آسمان ساقط شده باشد و مرغ (لاشه‌خوار) او را در رباید، یا باد پیکر او را به نقطه‌ای دور دست پرتاب کند.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا (اسراء/ ۲۲)

با خدا، معبود دیگری مگیر، که نکوهیده و بی‌پناه فرونشینی (و از پویش انسانی خود بازمانی).

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا (اسراء/ ۳۹)

با خدا معبود دیگری مگیر، که سرافکنده و مطرود، به دوزخ درافتی.

* به معنای یکپارچگی و وحدت قلمرو زندگی و هستی انسان نیز هست: زندگی انسان ترکیبی است از ذهن و واقعیت، از اندیشه و عمل. اگر یکی از این دو، یا بخشی از هریک، محکوم قطب‌ها و قدرت‌های ضد خدایی شود، ذهن خداگرا با واقعیتی غیر خدایی، یا واقعیت

خداپسند با ذهنیتی خداشناس توأم گردد، در قلمرو زندگی انسان دوگانگی رخ داده و در عبودیت خدا، شرک پدید آمده است. انسان در این صورت عقربه‌ای است که در طیف مغناطیسی عنصر بیگانه‌ای قرار گرفته و اگر یکبارہ روی از قطب و جهت طبیعی برنگردانیده باشد، باری، دچار نوسان و سرگشتگی است؛ یعنی انحراف از جهت درست و صراط مستقیم سرشت انسانی؛ از جهت خدا...

اَفْتُوْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
 ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّوْنَ اِلَى
 اَشَدِّ الْعَذَابِ (بقره/۸۵)

آیا به بخشی از کتاب (مجموعه شناخت‌ها و مقررات دین) می‌گروید و به بخشی دیگر کفر می‌آورید، سزای آنان که چنین شیوه‌ای را می‌گزینند، چیزی جز خواری و زبونی در دنیا نیست و روز رستاخیز به سهمگین‌ترین عقوبت‌ها بازگردانیده می‌شوند. * به معنای هماهنگی و همگامی انسان با جهان پیرامونش نیز هست: پهنه‌تابی کران گسترده گیتی، میدان فعل و انفعال قوانین بی‌شمار آفرینش است و کوچک‌ترین پدیده گیتی، از شعاع عمل این قوانین بیرون نیست. باهم‌نوازی و التقای سنت‌ها و قوانین آفرینش است که آهنگ موزون هستی شکل می‌گیرد و نظم دلنشین جهان پدید می‌آید. انسان نیز

جزئی از این مجموعه است و محکوم قوانین عام آن و نیز قوانینی ویژه، و باین حال، متناسب و همساز با قوانین پدیده‌های دیگر... اما انسان، برخلاف دیگر خویشاوندانش - که رام و دست‌بسته در گذرگاه طبیعی و فطری خویش، براه هستند - از نیروی انتخاب و اراده برخوردار است: راه فطری و طبیعی را باید به انتخاب بپیماید، که همین راز تعالی و ترقی اوست. این بدان معنی است که می‌تواند نیز، از این روند طبیعی تخلف ورزد.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کهف/۲۹)

هر که خواهد گوایمان آور و هر که خواهد گو کفر ورز! توحید، انسان را به پیمودن راه طبیعی و فطری‌اش، که در آن با همه جهان همگام است، فرامی‌خواند؛ انسان را که خود عضو اصلی جهان است، در عمل و تلاش بدان پیوند می‌زند و در پهنه وجود، وحدت و یکسانی مطلق پدید می‌آورد.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (آل عمران/۸۳)

آیا جز آیین خدا چیزی می‌طلبند؟ و حال آنکه همه آنان که در آسمان و زمینند - از سر رغبت یا کراهت - تسلیم خدایند و به سوی او باز گردانیده می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ (حج/۱۸)

آیا نمی‌بینی که خدای را سجده می‌برند همه کسانی که در آسمان‌ها و در زمینند، و خورشید و ماه و اختران و کوه‌ها و گیاه‌ها و چهارپایان، و بسیاری از آدمیان.

ج - از دیدگاه خط‌مشی اجتماعی (اقتصادی، سیاسی...):

* صلاحیت هرگونه طراحی و کارگردانی مستقل و خودسرانه در امور جهان و انسان را از هرکسی جز خدا سلب می‌کند: به حکم آن‌که آفریننده انسان و آفریننده گیتی و طراح نظام پیوسته آن است، به امکانات و نیازها نیز هم‌او واقف است، ذخایر و استعدادها و انرژی‌های نهفته در جسم و جان آدمی را، و نیز گنجینه‌ها و قابلیت‌های بی‌شمار پهنه گیتی را، و میزان کاربرد و مورد مصرف و چگونگی التقای این همه را او می‌داند و به نیکی می‌شناسد.

پس فقط اوست که می‌تواند شیوه زندگی و برنامه ارتباطات انسان را - که همان خط‌مشی حرکت وی در چرخ و بر این نظام تکوین است - طرح‌ریزی کند و سیستم قانونی زندگی و قواره و نظام اجتماعی او را ترسیم نماید.

ویژگی^۱ این حق به خدا، نتیجه طبیعی و منطقی آفریدگاری و خداوندی اوست. پس هرگونه دخالتی از سوی دیگران در تعیین مسیر و خط‌مشی عملی انسان‌ها، دست‌اندازی به قلمرو خدایی و ادعای الوهیت، و موجب شرک است.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/۶۵)

نه! به پروردگارت سوگند، به مرز ایمان درنیایند مگر آنگاه که تو را در جریانات خلاف‌انگیز زندگی، حکمیت بخشند و آنگاه از آنچه تو فرمان دهی، غباری بر دل نگیرند و رام و تسلیم باشند.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا (احزاب/۳۶)

هیچ مرد و زن مسلمانی را حق آن نیست که چون خدا و پیامبرش به چیزی فرمان دادند، در کار خویش اختیار داشته باشند. و هر آن‌که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، بی‌گمان به ضلالتی آشکار، دچار گردیده است.

* حق ولایت و سرپرستی جامعه و زمامداری زندگی انسان را نیز از

هر کسی به جز خدا نفی می کند: حکومت و ولایت انسان بر انسان، اگر به دیدهٔ یک حق مستقل و بدون مسئولیت نگریسته شود، مستلزم ستم و طغیان و تعدی است. تنها در صورتی که زمامداری و سرپرستی امور جامعه، از سوی قدرتی فراتر، به فرد یا هیئت حاکم سپرده شده باشد و با مسئولیت‌های متناسب توأم باشد، امکان پیراستگی آن، از کژی‌ها و سرکشی‌ها و زیاده‌روی‌ها هست. این قدرت فراتر در ایدئولوژی مذهب، الله است، که احاطه و گسترش آگاهی‌اش:

لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ^۱ (سبا/۳)
و صفات جلال و قهر نعمتش (شَدِيدُ الْعِقَابِ - عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ...)
مجالی برای انحراف برگزیدگان و منصوبانش باقی نمی‌گذارد.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿١﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٢﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۲
(حاقه/۴۴-۴۶)

همچون «ملت» و «اکثریت» نیست که بتوان اغفالش کرد و سوارش شد و همچون حزب نیست که بتوان وسیلهٔ زورگویی و اختناقش ساخت و همچون برگزیدگان و سران و اشراف نیست که بتوان خریدشان یا شریکشان کرد.

۱. هم‌وزن ذره‌ای، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، از او پوشیده نیست.

۲. و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود ﴿۱﴾ دست راستش را سخت می‌گرفتیم ﴿۲﴾ سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.

با نگاهی ژرف‌اندیش‌تر: اگر سامان زندگی انسان، مستلزم آن است که همه سازمان‌های زندگی به نقطه واحدی منتهی شود و سر رشته کارها در دست قدرت مسلطی باشد - که هست - این دست، جز دستِ قدرتمند آفریدگار گیتی و پدیدآورنده انسان نخواهد بود.

پس حکومت و زمامداری انسان، حق ویژه خداست که به وسیله منصوبان خدا - آنان که با معیارها و الگوهای تعیین شده در ایدئولوژی الهی، از همه کس منطبق‌ترند - به مرحله تحقق درمی آیند و به وسیله آنان، نظام الهی پاسداری و مقررات الهی اجرا می‌گردد.

قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَحْسَدًا وَلَيَأْتِيَنَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَ لَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

(انعام/ ۱۴)

بگو آیا به جز خدا - که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و روزی می‌دهد و خود، روزی از کسی نمی‌ستاند - کسی را به ولایت و زمامداری برگزینیم؟ بگو به من فرمان داده شده است که نخستین تسلیم‌شده حکم خدا باشم و زنده‌ام از مشرکان مباشید.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

(مائده/ ۵۵)

ولی و زمامدار شما (جامعه مسلمان) فقط خداست و پیامبرش و

مؤمنانی که نماز را به پا می دارند و در آن حال که به رکوعند، زکات می دهند.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿۲﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿۳﴾ (ناس/۳۰۱)

بگو پناهنده می شوم به خداوندگار مردم ﴿۱﴾ زمامدار مردم ﴿۲﴾ معبود مردم...

* مالکیت مطلق و اصیل همه نعم و ذخایر و موجودی های جهان را نیز به خدا اختصاص می دهد. هیچ کس، هیچ چیز را رأساً و مستقلاً مالک و صاحب اختیار نیست. همه چیز امانتی است در دست انسان، برای بهره مندی و یاری گرفتن از آن، در راه تکامل و تعالی. چنان نیست که انسان دارنده، بتواند نعم این جهان را - که دستاورد تلاش هزاران پدیده و عنصر این جهان است - تباه و نابود سازد یا بی استفاده و مُهمَل بگذارد، یا در راهی به جز تعالی انسان به کار برد. آنچه در دست انسان است - اگر چه برای اوست - ولی داده و بخشوده خداست، پس باید در راهی به کار رود که خدا معین کرده است. و در واقع: در راه طبیعی و اصلی اش، در راهی که برای آن آفریده شده است. صرف آن و بهره جویی از آن در هر جهت دیگر، منحرف کردن آن است از جهت طبیعی اش (فساد).

نقش انسان در این باراندازِ نعمت های رنگارنگ خدا، به کار گرفتن و بهره بردن درست آن است، و قبلاً البته زنده کردن و به کمال رساندنش.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ
قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

(مؤمنون/ ۸۴ و ۸۵)

بگو: زمین و هر آن که در آن است از آن کیست، اگر آگاهید؟

﴿٨٤﴾ خواهند گفت: از آن خدا، بگو پس چرا به خود نمی آید؟

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً

(بقره/ ۲۹)

اوست آن که هر آنچه را در زمین است، برای شما انسان ها آفرید.

أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ

اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا

(هود/ ۶۱)

خدا را عبودیت کنید، که شما را به جز او معبودی نیست، او شما

را از زمین بیافرید و در آن به آباد گری برگماشت.

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ

أَنْ يَوْصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ

(رعد/ ۲۵)

و آنان که پیمان خدا را پس از بستن، می شکنند و پیوندی را که

خدا بدان فرمان داده است، می گسلند و در زمین تباهی پدید

می آورند، طرد و لعن (خدا) نصیب آنان است.

* انسان ها را در رابطه با نعیم جهان، دارای حق برابر می شناسد:

امکانات و فرصت ها به طور مساوی در اختیار و از آن همگان

است، تا از این بساط گسترده، هر کس به قدر نیاز و در شعاع سعی

و عمل خود بهره گیرد. در این پهنه بی کرانه، هیچ منطقه اختصاصی و محصور وجود ندارد. همگان می توانند همت و اراده خود را در دستیابی به گونه گون بهره این جهان، بیازمایند. این فرصت ویژه هیچ تیره نژادی، جغرافیایی، تاریخی و حتی ایدئولوژیکی نیست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً

(بقره/۲۹)

اوست آن که همه موجودی زمین را برای شما (انسان‌ها، و نه دسته و تیره‌ای خاص) آفرید.

و جملات:

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ» و «لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ» و «تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ» و

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ» و «يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ..» و «وَمَا ذَرَأَ

لَكُمْ فِي الْأَرْضِ» و «لِتَرْكَبوها» و «لِتَأْكُلُوا مِنْهُ»

در آیات به هم پیوسته آغاز سوره نحل که در همه، خطاب به انسان‌هاست

و نه به تیره و طایفه‌ای خاص، چنان که در جمله:

«وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» و «الْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ»^۱

در خلال همان آیات.

۱. سوره مبارکه نحل / به ترتیب آیات ۵ «و چهارپایان را برای شما آفرید»، ۶ «و در آنها برای شما زیبایی است»، ۷ «و بارهای شما را می‌برند»، ۱۰ «از آسمان، آبی برای شما فرو فرستاد»، ۱۱ «به وسیله آن، کشت برای شما می‌رویانند»، ۱۳ «و آنچه را در زمین برای شما پدید آورد»، ۸ «تا بر آنها سوار شوید»، ۱۴ «تا از آن بخورید» ۹ «و اگر می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد» و ۲۲ «معبود شما، معبودی یگانه است»

آنچه گفته شد، تنها بخشی از محتوای بسیار غنی و عمیق و چندین جانبه توحید است... و با همین اشارت‌های کوتاه، به روشنی می‌توان تشخیص داد که توحید، تنها نظریه‌ای فلسفی و ذهنی و غیر عملی نیست که به هیچ روی، کار به سیاه و سفید زندگی نداشته باشد و دست به ترکیب دسته‌های بشری نزند و در تعیین جهت گیری‌های انسان و تلاش و عمل بایسته او دخالت نکنند... و فقط به همین اکتفا نماید که باوری را از مردم بازگیرد و باوری دیگر به جای آن بنشانند... بلکه از سویی یک جهان‌بینی است: تلقی به خصوص است از جهان و انسان و موضع انسان در رابطه با دیگر پدیده‌های گیتی، و موضع وی در تاریخ، و امکانات و استعدادها و نیز نیازها و خواست‌هایی که در او و با او همواره هست، و بالاخره جهت و نقطه اوج و تعالی او...

و از سویی دیگر، یک دکترین اجتماعی است: طرحی و ترسیمی است از شکل محیط متناسب انسان، محیطی که وی می‌تواند در آن به سهولت و سرعت رشد کند و به تعالی و کمال ویژه خود نائل آید. پیشنهاد قواره و قالبی مخصوص است برای جامعه، با تعیین خطوط اصلی و اصول بنیانی آن... و بنابراین، هر آنگاه که در جامعه‌های جاهل و طاغوتی (جامعه‌هایی که بر مبنای ناآگاهی از حال انسان یا تعدی بر

ارزش‌های راستین وی بنیاد گردیده) مطرح گردد، یک دگرگون‌سازی است. بعثتی است در دل‌های فروخته و جان‌های بیمار، و طوفانی است در مرداب راكد اجتماع، سامان و هنجاری است برای آن اجتماع ناساز و بی‌قواره. تبدیل و تغییری است در نهادهای روانی و بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی، و در ارزش‌های اخلاقی و انسانی... و کوتاه‌سخن، تعرضی است بر وضع موجود و بر سلطه‌ها و قدرت‌های نگاهبان آن و بر جوّ و فضایی که بدان، مجالِ ادامه و رشد و تغذیه می‌دهد.

پس توحید، تنها پاسخی تازه نیست در مسئله‌ای صرفاً نظری و یا دارای قلمرو عملی محدود؛ راهی تازه در برابر انسان نیز هست، که اگرچه به تحلیلی ذهنی و نظری تکیه دارد، ولی مقصود از طرح آن، ارائه شیوه‌ای دیگر است برای عمل کردن و زیستن.

با چنین برداشتی است که معتقدیم توحید، ریشه و مایه اصلی دین و سنگ زاویه‌ای است که همه پایه‌های دین بر آن قرار گرفته است. نظریه‌ای که فقط قضاوتی درباره ماوراءالطبیعه و حداکثر، تزی اخلاقی و عرفانی به‌شمار آید، بیش از جسم لطیفی نخواهد بود که نمی‌تواند پیکره عظیم ایدئولوژی زندگی ساز اسلام را به‌عنوان یک مسلک اجتماعی بر دوش گیرد.

البته همیشه بوده‌اند کسانی که باوجود اعتقاد به خدا و به توحید،

از بدنه‌های عینی و عملی و مخصوصاً اجتماعی این عقیده غفلت ورزیده، یا به‌عمد آن را ندیده گرفته‌اند. این خوش‌باوران در هر زمانی و با هر شرایطی، چنان زیسته‌اند که یک غیر معتقد به توحید. بدین معنی که این اعتقاد هیچ‌گاه در آنان احساس ناسازگاری با وضع و جوّ غیر توحیدی را برنینگیخته و هوای عَفَن^۱ و سنگین و گرفته شرک را برای آنان تحمل ناپذیر نساخته است.

در روزگار طلوع اسلام، در مکه - کانون بت‌پرستی و عاصمهٔ بت‌های نامدار عرب - نیز آیین حنیف ابراهیم طرفدارانی داشت؛ لیکن چون در اندیشهٔ آنان، توحید فراتر از ذهن و دل و حداکثر فراتر از منش و عمل انفرادی، قلمروی نداشت، وجود آنان کمترین تأثیری در فضای فکری و اجتماعی نمی‌نهاد و در آن بیراههٔ جاهلی، حضور آنان مطلقاً احساس نمی‌شد و آب از آب آن زندگی تأسف‌انگیز تکان نمی‌خورد. همه بر یک آب‌شخور گرد می‌آمدند و این به اصطلاح موحدان نیز، بدون چندان دغدغهٔ خاطری، با دیگران در یک چراگاه می‌چریدند و چون آنان و با همان شیوه‌ها و سنت‌ها بدنایمی حیات را می‌گذرانیدند.

خاصیت این نگرش و برداشت ذهنی از توحید، همین بی‌خاصیتی و نداشتن نقش فعال است در زندگی، و به‌ویژه در زندگی اجتماعی.

۱. بدبو و گندیده

۲. (عصم) پایتخت، مرکز کشور

... و در چنین حال و هوایی بود که توحیدِ اسلام، به عنوان طرز تفکری که متعهد سامان ویژه‌ای برای زندگی و طراح شکل و قواره دیگری برای جامعه است، به میدان آمد و از نخستین گام، ماهیت خود را به عنوان یک دعوت انقلابی برای همه مخاطبانش - از پذیرنده و منکر - آشکار ساخت. همه دانستند که این پیام، یک نظم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نوین است که با آنچه هم اکنون بر جهان می گذرد، به هیچ رو سر آشتی و سازگاری ندارد. نفی وضع موجود است و اثبات وضعی دیگر.

موافقان و پذیرندگان، به دلیل همین صراحت بود که آن چنان مشتاقانه و سر از پا نشناخته بدان روی آوردند و سر سپردند. و معارضان و منکران نیز درست به همین جهت بود که آن گونه سراسیمه و وحشیانه چنگ و دندان نشان دادند و هر روز بر سخت گیری خود افزودند.

این واقعیت تاریخی می تواند معیاری باشد برای سنجش و ارزیابی درستی یا نادرستی ادعای توحید در همه فاصله های تاریخ. هر جا این ادعا از سوی کسانی مطرح گردیده که وضعی مشابه موحدان مکه پیش از ظهور اسلام داشته اند، به دشواری می توان وجود توحید را در آنان باور کرد.

توحیدِ صلح کل، توحیدی که با همه «آنداد»^۱ و رقیبان خدا بسازد،

۱. (ندد) جمع ندّ

توحیدی که فقط فرضیه پذیرفته شده‌ای در ذهن باشد، چیزی فراتر از یک نقش بدلی از توحید انبیا نیست. بسی طبیعی خواهد بود اگر دینامیسم^۱ دعوت انبیا در چنین توحیدی وجود نداشته باشد.

با چنین نگرشی است که به درستی می‌توان راز نفوذ و گسترش و اعتلای اسلام نخستین، و عقب‌گرد و انحطاط و خصلت انفعالی اسلام دوره‌های بعد را شناخت.

اسلام پیامبر، توحید را مانند راهی جلوی پای مردم می‌گذاشت. و اسلام دوره‌های بعد، آن را چون نظریه‌ای در محافل بحث و مجادله مطرح می‌ساخت. آنجا سخن از بینش تازه‌ای درباره جهان و تئوری تازه‌ای برای حرکت و تلاش زندگی بود؛ و اینجا بحث از ریزه کاری‌های کلامی باب اوقات تفنن و فراغت. آنجا توحید، استخوان‌بندی نظام موجود و محور همه روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به‌شمار می‌رفت؛ اینجا توحید، تابلونقاشی زیبا و هنرمندانه‌ای که همچون پیرایه‌ای در تالاری آویخته باشند، تا همه چیز جمع باشد! از یک زائده تشریفاتی، چه نقش فعال و سازنده‌ای می‌توان انتظار داشت؟

* * *

آنچه گفتیم این حقیقت را روشن ساخت که توحید از دیدگاه

۱. تحرک و پویایی

عملی، قواره و قالبی است برای اجتماع و شیوه‌ای است برای زندگی. و مجموعاً باید آن را عنوانی گویا دانست برای نظام و سیستمی که اسلام برای زندگی انسان متناسب دانسته و رشد و بالندگی این موجود را در سایه آن، ممکن تلقی کرده است.

همچنان که از دیدگاه نظری، بینشی است که پایه و زیربنای فلسفی آن نظام محسوب گشته و آن را توجیه و تعلیل می‌کند.

با این زمینه‌پردازی، می‌توانیم به سرآغاز مقال بازگشته، مسئله را از زاویه‌ای مخصوص - که این گفتار به آن ناظر است - بررسی کنیم.

گفتیم که نخستین ستیزه‌گری‌ها با شعار توحید از سوی قدرتمندان و سران و سردمداران اجتماع بوده و این نشانه آن است که ضربه این شعار - بیشتر و پیشتر از همه - متوجه طبقه مسلط و مقتدر اجتماع - به تعبیر قرآن، طبقه مستکبر - است. و گفتیم که دعوت‌های توحیدی در همه دوران‌ها، همین که قدم در صحنه اجتماع نهاده‌اند، حساب خود را با صف مسلط و مستکبر روشن ساخته و بر اثر آن، با دو گونه واکنش متضاد از سوی دو جناح اجتماعی متضاد روبه‌رو شده‌اند: با تعرض و انکار و ستیزه از سوی مستکبران، و گرایش و قبول حمایت از سوی مستضعفان. و بالاخره گفتیم که این دو گونه واکنش، در واقع نشانه و خاصیت توحید اصیل و راستین است؛ یعنی در همه زمان‌ها و در آینده

نیز، هرگاه توحید در مفهوم اصیل و با شکل درستش مطرح گشته و مطرح گردد، ناگزیر همان جبهه‌بندی و موضع‌گیری‌های متقابل را به همراه داشته و خواهد داشت.

اکنون باید دید در میان بدنه‌ها و ابعاد گوناگون توحید، کدام است که مستقیماً با منافع، بلکه با اصل وجود طبقه مستکبر در اصطکاک و تضاد است؟ به عبارت دیگر: طبقه مستکبر از کدام نگرش توحیدی به جهان یا از کدام پیشنهاد توحیدی برای جامعه، زیان می‌بیند که چنین قاطع و بی‌امان با آن می‌ستیزد؟

شناخت چهره مستکبر در قرآن، کمک فراوانی به فهم این مطلب می‌تواند کند:

مستکبر را در ترسیمی که قرآن - در بیش از چهل مورد - از ویژگی‌های روانی و موقع اجتماعی و انگیزه‌های جاه‌طلبانه و زراندوزانه او کرده، در مجموع دارای خصوصیات زیرین قیل می‌یابیم:

* خدا را با مفهومی که «لا اله الا الله» گویای آن است (اختیار دارای حاکمیت و مالکیت مطلق و انحصاری) رد می‌کند، اگرچه به مفهوم یک حقیقت ذهنی یا تشریفاتی یا دارای قلمرو محدود، نه:

إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (صافات/۳۵)

چنان بودند که چون بر گوش آنها، ندای لا اله الا الله نواخته

می شد، بزرگی می ورزیدند (و بدان تن نمی دادند).

* بدون برخورداری از معیارها و ملاک های فضیلت، خود را برتر و بزرگوارتر از دیگر خلق می شمرد و در این ادعا به ملاک های جاهلانه، مانند قدرتمندی و ثروتمندی تکیه می کند:

فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّْا قُوَّةً (فصلت/۱۵)

در روی زمین به ناحق بزرگی ورزیدند و (برای توجیه موضع خود) گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟...

* بر اثر همین تصور باطل، آیه های خدا را که پیام آور نظمی نو و مشخص کننده ملاک های راستین است، رد می کند:

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ

وَقَرَأَ بَشِيرَةً بَعَذَابٍ أَلِيمٍ (لقمان/۷)

و چون آیه های خدا بر او فراخوانده شد، متکبرانه از آن روی برتابد، چنان که گویی آن را نشنیده است. گویی در گوش او سنگینی است! او را به عذابی دردناک بشارت ده.

* در رویارویی با دعوتِ دگرگون ساز و رهایی بخشِ نبی، موضع انکار و تکذیب می گیرد و بدین بهانه که «اگر درست بود، ما زودتر می فهمیدیم» و «خدا باید خود ما را مستقیم مخاطب می ساخت» با آن به ستیز برمی خیزد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ

(احقاف / ۱۱)

منکران و پوشندگان حقیقت درباره گرویدگان و پیوستگان به دعوت نبی، گویند: اگر راه آنان نیکو (درست) می بود، ما پیش از آنها بدان می پیوستیم.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ

(انعام / ۱۲۴)

و چون آیه ای برای آنان مطرح شود، گویند: ما ایمان نخواهیم آورد تا اینکه پیام خدا بر خود ما نازل گردد.

* بانی و رهبر دعوت توحید را دارای انگیزه های جاه طلبانه و سودجویانه معرفی می کند و بدین وسیله، و نیز با تکیه بر سنت های کهنه و پوسیده - که یکسره پیرایه های نظم مسلط است - از کاربرد و نفوذ دعوت توحید در میان مردم می کاهد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمُ بِمُؤْمِنِينَ

(یونس / ۷۸)

گفتند (در خطاب به موسی): آیا آمده ای که ما را از سنت های نیاکانمان برگردانی و بزرگی و سروری را به خودت و برادرت (هارون) اختصاص دهی؟ اما هرگز دعوت شما را نمی پذیریم.

* با استفاده از زور و تزویر و با گونه‌گون شیوه‌های تحمیل و تحمیق، مردم را به راهی که خود می‌پسندد - راه بردگی و بهره‌دهی و فرمان‌بری بی‌قید و شرط - می‌کشاند و به مقاومت و مقابله با هر دعوت رهایی‌بخش وامی‌دارد:

وَقَالُوا رَبَّنَا آطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (احزاب/ ۶۷)
 دنباله‌روان در قیامت گویند: پروردگارا! ما از آقایان و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را به انحراف و گمراهی کشانیدند.
 فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ (مؤمن/ ۴۷)

ضعیفان (در قیامت) به مستکبران گویند: ما در دنیا دنباله‌رو شما بودیم. آیا امروز شما می‌توانید بخشی از عذاب را از دوش ما بگیرید؟

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا السَّاحِرُ عَلِيمٌ ﴿۱۰۹﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (اعراف/ ۱۰۹ و ۱۱۰)

سرمدمداران رژیم فرعون (خطاب به مردم یا...) گفتند: این (موسی) جادوگری چیره‌دست است ﴿۱۰۹﴾ که می‌خواهد با جادوی خود، شما را از موطنتان بیرون کند.

* و بالاخره، نبی و هم‌جهندگان او را که بر نظم مسلط و طرز فکر

حاکم بر آن، برشوریده و همت بر دگرگون سازی آن بسته اند، مورد سخت ترین حملات خود قرار می دهد و از نشان دادن نفرت انگیزترین قساوت ها و ددمنشی ها نیز کوتاهی نمی ورزد.

قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴿۱۰﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ﴿۱۱﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿۱۲﴾
وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ... (بروج/ ۷۰۴)

نابودی و مرگ بر صاحبان آن خندق (آتش) ﴿۱۰﴾ بر صاحبان آن آتش فروزان ﴿۱۱﴾ که بر فراز جایگاهشان نشسته بودند ﴿۱۲﴾ و شکنجه مؤمنان را تماشا می کردند...

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (مؤمن/ ۲۶)

فرعون (به مشاورانش) گفت: بگذارید موسی را به قتل رسانم و او (هر چه می تواند) خدای خود را بخواند... می ترسم آیین شما را (که بر مغزهای مردم مسلط است) دگرگونه سازد یا فساد در زمین پدید آورد (و مردم را بر ما بشوراند).

* این، بخش کوتاهی بود از ویژگی ها و خصلت های «مستکبر» در آیاتی چند از قرآن...

قرآن در مواردی از «چهره نگاری» فراتر رفته و طبقه مستکبر را در قالب تیپ های مشخص یا در قالب افراد شناخته شده ای که هر کدام

سمبل و نشان یک تیپ مشخصند، معرفی کرده است:

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَأْنَاهُ
بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا (یونس/ ۷۵)

آنگاه از پی آن پیامبران، موسی و هارون را با آیه‌هایمان
برانگیختیم و به‌سوی فرعون و سران رژیمش گسیل داشتیم،
پس آنان (فرعون و فرعونیان) بزرگی ورزیدند.

وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ
فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ (عنکبوت/ ۳۹)

به‌یاد آور قارون و فرعون و هامان را... موسی با پیام‌های روشن و
تردیدناپذیر در برابر آنان ظاهر گشت، پس آنان در زمین (خدا)
و در برابر خلق خدا و پیام خدا) بزرگی ورزیدند.

فرعون را می‌شناسیم. هامان، مشاور مخصوص و شخص اول
تشکیلات سیاسی مصر، پس از خودِ فرعون است. «ملاّ فرعون» سران
و بزرگان همین تشکیلاتند که در جهت‌گیری‌های نظام فرعونی،
صاحب‌رأی و راهنما و کمک‌کار اویند (رجوع شود به آیه ۱۲۶
الاعراف و بسی آیات دیگر).

و بالاخره، قارون همان زراندوز مال‌دوست و گنجینه‌داری است که
کلیدهای خزاین زر و سیمش، مردان نیرومند را به‌زانو درمی‌آورد.

در پرتوی چهره‌نگاری ده‌ها آیه قرآن، مستکبر را تقریباً بدین صورت می‌توانیم شناخت: جناح مسلط در جامعه جاهلی که بدون هیچ استحقاق، قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی را در دست می‌گیرد، و برای تداوم‌دادن به این بهره‌کشی و سلطه ستمگرانه، فرهنگ و عقیده حاکم بر ذهن‌ها را نیز قبضه می‌کند و با شیوه‌های گوناگون، در مردم تفکری را که موجب تسلیم در برابر او و سازگاری با وضع موجود است، پدید می‌آورد، و به‌خاطر حفظ این امتیازات با هر دعوت آگاهی‌بخش و روشنگر - چه رسد به دعوتی انقلابی و دگرگون‌ساز - به مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر - که برای او مبارزه مرگ و زندگی است - کمر همت می‌بندد...

اکنون دوباره به مطلب اصلی بازمی‌گردیم:
انبیا، توحید را چگونه مطرح می‌کردند؟ چگونگی طرح این شعار به‌وسیله پیامبران - که درعین حال نمایانگر اصولی‌ترین پایه‌های مکتب آنان نیز هست - به آسانی نشان می‌دهد که: کدام بدنه توحید، از نظر مستکبر، غیر قابل تحمل است؟ و ثانیاً این تحمل‌ناپذیری از چه روست؟ و چرا این جناح نمی‌تواند توحید را - هنگامی که با این مفهوم مطرح می‌گردد - تحمل کند؟

می دانیم که شعار توحید، نخستین طلیعه دعوت همه پیامبران بوده است. جمله:

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا^۱

بگوئید معبودی به جز الله نیست تا کامیاب شوید.

از زبان پیامبر اسلام، معروف و مسلم است، و نقل جمله:

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ^۲

ای مردم! الله را عبادت کنید که شما را به جز او معبودی نیست.

از زبان پیامبر بزرگی همچون نوح، هود، صالح، شعیب و... به عنوان سرفصل دعوت این رسولان، در چند جای قرآن تکرار شده است.

همان طور که می بینیم در این شعارها بیش از هر چیز، بر نفی عبودیت غیر خدا تکیه شده و توحید از این دیدگاه مورد ملاحظه قرار گرفته است. پیامبر در این شعارها بر مردم جاهل و غافل که در مرداب نظام جاهلی و طاغوتی غوطه می خورند، نهیب می زند و آنان را از عبودیت هر قطب و قدرت دیگری به جز خدا بر حذر می دارد و در واقع، دعوت خود را با اعلان مبارزه و ستیزه با مدعیان الوهیت و خداوندگاری آغاز می کند. در یک جامعه، مدعیان الوهیت کیانند؟ ستیزه با خدای گونه ها یعنی چه؟ و این بسیج، به معنای پیشنهاد چگونه وضعیتی در جامعه

۱. بحارالانوار/ کتاب تاریخ نبی/ ابواب احواله من البعثه الى نزول المدينة/ باب ۱/ ح ۲۳

۲. سور مبارکه اعراف/ آیات ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ هود/ آیات ۵۰، ۶۱ و ۸۴ و مؤمنون/ آیه ۲۳

موعود (جامعه‌ای که انبیا وعده آن را می‌دهند) می‌باشد؟ معمولاً از جمله: «مدعی الوهیت» چنین تداعی می‌شود که کسی خود را «خدا» یعنی مصداق آن قدرت فائقه‌ای که بشر همواره در تاریخ بدان نوعی اعتقاد و از آن نوعی تصور داشته، بداند، و این یک دریافت سطحی و عامیانه است.

البته وجود تبه‌کاران نابخردی که با برخورداری از قدرت سیاسی و اجتماعی، به مردم نابخردتر از خود چنین تفهیم نموده بودند که خدایان، حامل بخشی از روح خدا هستند، انکارناپذیر است. ولی با توجه به معنای گسترده و اثره‌های «عبادت» و «ربوبیت» و «الوهیت» در قرآن، بدین نتیجه می‌توان رسید که دایره مفهوم «مدعیان الوهیت» از این، بسی گسترده‌تر است.

به‌طوری که از موارد به کار گرفتن ماده «عبادت» در قرآن برمی‌آید، عبادت به معنای تسلیم و اطاعت بی‌قید و شرط در برابر انسان یا هر موجود دیگر است. وقتی خود را به کسی می‌سپاریم و بی‌هیچ قید و شرطی سر در کمند او می‌نهیم، و به میل و فرمان و اراده او حرکت می‌کنیم و تسلیم او می‌شویم، او را عبودیت و «عبادت» کرده‌ایم. و متقابلاً هر عامل و نیرویی، چه از درون وجود و شخصیت خودمان و چه عوامل گوناگون بیرون از ما - که ما را به گونه‌ای رام و

مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضه قدرت خود گرفته و انرژی ما را در جهتی که خواسته به کار افکنده - ما را «عبد» خود ساخته است. آیات زیر نمونه‌ای از آن موارد است:

- در خطاب عتاب آمیز موسی به فرعون در آغاز دعوت:

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (شعراء/۲۲)

آیا اینکه بنی اسرائیل را به عبودیت خود در آورده‌ای، لطفی است که منت آن را بر من می‌نهی؟

- از زبان فرعون و سران و سردمداران رژیمش، خطاب به یکدیگر:

أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ (مؤمنون/۴۷)

آیا به دو بشر همانند خود ما - که ایل و قبیله‌شان هم، یکسره عبادتگر ما هستند - ایمان بیاوریم؟!

- از زبان ابراهیم خطاب به پدرش:

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (مريم/۴۴)

پدرم! شیطان را عبادت مکن، که شیطان در برابر خدا نافرمان است.

- در خطاب عام خداوند به همه انسان‌ها:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُبِينٌ (یس/۶۰)

ای آدمیان! آیا شما را نسپر دم که عبادت شیطان مکنید؟ که او

دشمن نمایان شماست؟

- از وعده نوازشگر خدا به انسان‌های اندیشمند:

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ
الْبُشْرَىٰ (زمر/ ۱۷)

کسانی که از عبادت طاغوت (سلطه‌های طغیانگر و متجاوز) اجتناب
ورزیده با همه وجود به خدا باز گردند، بشارت بادشان.

- در رویارویی با کسانی که «ایمان به خدا و وحی خدایی» را بر
مؤمنان خرده می‌گیرند:

مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَۃَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده/ ۶۰)

آن کس که خدایش از خود رانده و بر او خشم گرفته و از جمله
مسخ‌شدگان - به بوزینه و خوک - قرار داده، و او به عبادت
طاغوت پرداخته، (چنین کسانی) در جایگاهی شرارت‌آمیز تر و
در راهی گمراهانه تر هستند.

در این آیات، فرمان‌بری از فرعون، از سران رژیمش، از طاغوت
و از شیطان، به «عبادت» تعبیر شده و در مجموع به اضافه آیات
متعدد دیگری از قرآن، نمایشگر آن است که «عبادت» در مفهوم

قرآنی‌اش، پیروی و تسلیم و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری، از روی طوع و رغبت یا از سرکُره و اجبار، همراه با حُسن تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن...

در هر صورت، آن قدرت، معبود است و آن اطاعتگر، عبد و عابد... با این توضیح، واژه «الوهیت» و «الله» که تعبیر دیگری است از «معبود قرار گرفتن» و «معبود»، به درستی تفسیر می‌شود:

در یک نظام غلطِ جاهلی که مردم به دو طبقه «مستکبر» و «مستضعف» - یعنی طبقه‌ای همه‌کاره و مسلط و طبقه‌ای بهره‌مند، و طبقه دیگری هیچ‌کاره و فرودست و قهراً محروم - تقسیم شده‌اند، نمودارترین مظهر الوهیت و عبودیت، همین رابطه نامتعادل میان دو طبقه است. برای شناختن و یافتن معبودان و آلهه جوامع تاریخی، بیهوده نباید موجود مقدسی - از جنس بشر یا حیوان یا جماد - در آن جستجو کرد. بارزترین نمونه معبود و اله در این جوامع، همان کسانی هستند که به اتکای وابستگی به طبقه مستکبر، توده مستضعف را تسلیم و مقهورِ سرپنجه اسارت خود کرده و در راهی که به اشباع آزمندی و جهان‌خوارگی آنان منتهی می‌شود، به راهشان افکنده‌اند.

در این گونه جوامع، مذهب واقعی جامعه «شرک» است؛ زیرا به تعداد

همه قطب‌ها و قدرت‌هایی که بر مردم فرمان می‌رانند و آنان را، دست‌بسته و چشم‌و گوش‌بسته، به راهی که خود خواسته‌اند می‌رانند، بت و معبود و «اله» وجود دارد. شرک یعنی در کنار خدا یا به جای خدا کسانی را به الوهیت گرفتن و آنان را اطاعت و عبودیت کردن؛ یعنی سر رشته کار و بار زندگی را به غیر خدا سپردن؛ یعنی تسلیم هر قطب و قدرت غیر خدایی شدن، روی نیاز به سوی آنان داشتن و در جهت تعیین شده به راه افتادن.

و توحید، درست در نقطه مقابل شرک است: همه این آله و معبودان را نفی کردن، تسلیم آنان نشدن، در برابر سیطره قدرت آنان مقاومت کردن، دل از کمک و رعایت آنان بریدن و سرانجام، بر نفی و طرد آنان کمر بستن... و با همه وجود، تسلیم خدا شدن و...

و نخستین شعار همه رسولان خدا، آن نفی و این اثبات است:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا

(نحل/۳۶)

الطَّاغُوتَ

در هر امتی، پیام‌آوری برانگیختیم که: الله را عبودیت کنید و از طاغوت (قدرت‌های ضد خدایی) کناره گیرید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا

(انبیاء/۲۵)

فَاعْبُدُونِ

پیش از تو، هیچ پیام آوری گسیل نداشتیم، مگر با این پیام و الهام که: معبودی به جز من نیست، مرا عبودیت کنید.

پس پیامبران با این شعار، نظام منحط و فاسد جاهلی را نفی می کردند و مردم را به ستیزه و پیکاری عظیم در برابر «طاغوت»ها - یعنی پاسداران این نظام و کسانی که بر ارزش های اصیل انسانی، طغیان ورزیده و برای حفظ موقعیت ظالمانه خود ارزش های پوچ و قالبی را بر مردم تحمیل کرده بودند - فرامی خواندند. نفی شرک در واقع، نفی همه بنیان های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ای است که زیربنای اصلی جامعه جاهلی را تشکیل داده و از مذهب شرک، پوششی و نیز توجیهی برای وضع نامتعادل جامعه، تدارک دیده است.

و نفی آلهه و معبودان، در معنا، طرد همه کسانی است که همت بر استضعاف خلق گماشته و از راه تحمیل یا تحمیق، بر دوش انسان ها سوار شده و غرایز سرکش و تمایلات حدناشناس خود را اشباع کرده اند.

موسی با مطرح ساختن این شعار و سخن گفتن از «رب العالمین» آشکارا به جنگ فرعون رفته و او را نفی می کرد. درست است که حاشیه نشینان بساط فرعونی، در فهرست جرائم موسی، نفی خدایان سنتی را نیز ذکر می کردند و او را مخاطب بت ها می نامیدند:

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ
يَذَرُكَ وَالْهَتَكَةَ (اعراف/ ۱۲۷)

سران رژیم فرعونى (به او) گفتند: آیا موسى و پيروانش را آزاد
مى گذارى تا اخلاى لگرى و فسادانگيزى کنند و تو را و خدايانت
را کنار بگذارند؟

ولى هم فرعون و هم باند تبهكار او، به خوبى آگاه بودند كه آن «خدايان»
- يعنى همان بت هاى بى جان - پوششى و توجيهى براى خداوند گارى
فرعون و اطرافيانش بيش نيستند. بت بى جان در حقيقت، بهانه
خدائى كردن بت هاى جاندار است. لذا كاملاً منطقى بود كه وى در پاسخ
اين دعوت - دعوت به خداى يگانه اى كه گرداننده و شكل پرداز آسمان
و زمين، و پروردگار همگان و اختياردار مشرق و مغرب است - موسى را
به زندان و قتل و ياران او را به سخت ترين شكنجه ها تهديد كند:

قَالَ لئنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (شعراء/ ۲۹)
فرعون گفت: اگر معبودى به جز من اختيار كنى، به طور حتم
تو را در زمره آن زندانيان (كه از وضع آنان در زندان هاى من
با خبرى) قرار خواهم داد.

قَالَ سَنَقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ
قَاهِرُونَ (اعراف/ ۱۲۷)

فرعون (در پاسخ مشاورانش که او را به شدت عمل و خشونت در برابر موسی و بنی اسرائیل تشویق می کردند) گفت: پسرانشان را قتل عام خواهیم کرد و زنانشان را زنده خواهیم داشت و ما بر آنان مسلطیم.

لَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَا صَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ (اعراف/ ۱۲۴)

فرعون به جادوگرانی که برخلاف انتظار او به موسی پیوسته بودند، گفت: هم اکنون دست و پایتان را از دو سو قطع می کنم و همگی تان را بر دار می آویزم.

چنین خشونت ها و سخت گیری هایی در برابر نام «خدا» و پیام توحید، تنها بدین علت است که این پیام بندگسل، به معنای: پذیرش خدا برای حاکمیت بر زندگی است... یعنی نفی هر مدعی دیگر... و صلاهی بندگی اوست... یعنی گسستن هر بند دیگر... و این است روح توحید و پرطیش ترین ابعاد آن.